

بادیه ای عشق

اندر بادیه ای عشق خطری نیست که نیست
بیدلی رادرین ره سفری نیست که نیست
کهکشان وسیاره زنده از مهرتست
آفتاب روی خوب راقمری نیست که نیست
درد کشان دیرغماز دور محفل اند
رازدل مارا پرده دری نیست که نیست
از شربت لب لعل و آن مزرع قند
دراضطراب، بازارشکری نیست که نیست
از مهارت هایی این معشوق کهنه کار
آتش اضطراب، در کشوری نیست که نیست
کیست، دود فترت ازد ماغش بیرون نه شد
کاندرین مجمر سوخته جگری نیست که نیست
نغمه ای خوش است از بلبل شیرین کلام
حرف دیگرش ازین خوشتری نیست که نیست
"مصلحت نیست که از پرده بیرون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست"
کشتگان خنجر خودی هستیم و لیک
وگرنه در میان، حق نگری نیست که نیست
فروغ بزم ما از دود آه تیره شد

از تلخی ای این دودچشم تری نیست که نیست

م.ش. فروغ امارات متحده عربی

تذکر : این شعر عشقی کنایه های قریب و بعید سیاسی دارد و به اقتفای

حافظ و تضمین یکی از ابیات آنست